

## کواپن و گزاره‌های تحلیلی

محمد صادق زاهدی<sup>۱</sup>



چکیده: بررسی ملاک تمایز گزاره‌های تحلیلی و ترکیبی از بکد بگر از مباحث مهم معرفتشناختی معاصر است. در این مقاله دیدگاه «کواپن» درباره گزاره‌های تحلیلی و ترکیبی مورد بررسی قرار گرفته است، کواپن با نقد مفاهیمی همچون مترادف و قواعد معناشناختی معتقد است هیچ معیاری برای تقسیم گزاره‌ها به تحلیلی و ترکیبی در دست نیست و در نهایت نتیجه می‌گیرد هیچ گزاره‌ای نیست که صدق آن مطلقاً به زمان وابسته باشد. در پایان مقاله نظرات فیلسوفان دیگری مانند ریچارد سویین برن، آلبرت کاشلو و رودریک جیزم در نقد آرای کواپن بیان شده است.

کلیدواژه‌ها: معنا، تحلیلی و ترکیبی، مترادف، قواعد معناشناختی، کل‌گرایی معرفتشناختی

هرچند تنسیق دقیق گزاره‌های تحلیلی<sup>۲</sup> و ترکیبی<sup>۱</sup> نخستین بار توسط ایمانوئل کانت ارائه گردید؛ اما این تمایز پیش از وی نیز از سوی فیلسوفان دیگری

همچون لایب نیس و هیوم مورد توجه قرار گرفته بود. لایب نیس میان دو دسته از گزاره‌ها تمایز قایل شد. گزاره‌هایی که آنها را حقایق عقلی<sup>۱</sup> می‌نامد و گزاره‌هایی که از آنها به حقایق تجربی<sup>۲</sup> تعبیر می‌کند. حقایق عقلی گزاره‌هایی هستند که انکار آنها مستلزم تناقض است و در هر جهان ممکن صدقند، گزاره‌های ریاضی بارزترین نمونه این حقایق است. ابتدای این گزاره‌ها بر اصل تناقض به این معناست که هر تغییری در عالم تجربه صورت پذیرد در صدق و کذب آنها تأثیری نخواهد داشت [لایب نیس ۱۳۷۳: ۱۷۶]. معیار تناقض، پس از لایب نیس به عنوان یکی از ملاکهای تمایز میان گزاره‌های تحلیلی و ترکیبی از سوی کانت مورد استفاده قرار گرفت.

دیوید هیوم؛ از منظری دیگر، گزاره‌ها را از حیث اینکه بیان‌کننده چه نسبتی

هستند به دو دسته گزاره‌های تحلیلی و گزاره‌های تجربی تقسیم کرد. وی گزاره‌هایی را که حاکی از نسبت میان ایده‌ها و تصورات ذهنی<sup>۳</sup> هستند تحلیلی، و گزاره‌هایی را که حاکی از نسبت میان امور واقع هستند<sup>۴</sup> گزاره‌های تجربی می‌نامد. از نظر هیوم، صدق گزاره‌های تحلیلی صرفاً از تحلیل ایده‌ها و تصورات ذهنی احراز می‌شود و نسبت میان ایده‌ها نیز تماماً به دو طرف آنها بستگی دارد که در ذهن تحقق دارند. این نوع گزاره‌ها ربطی به امور واقع ندارند و حکایت از

- 
1. synthetic
  2. truths of reason
  3. truths of fact
  4. relations of ideas
  5. matters of fact

واقع نمی‌کنند. نسبت میان امور واقع از تصورات ذهنی مستقل است و احتمال دارد در عین ثابت بودن تصورات ذهنی؛ در نسبت مورد نظر تغییر حاصل شود. به نظر هیوم نفی نسبت میان امور واقع به تناقض نمی‌انجامد، در حالی که نفی گزاره‌های حاکی از نسبت میان تصورات ذهنی مستلزم تناقض است: [Hume 1980: 15].

واضحترین و صریحترین تفکیک میان انواع گزاره‌ها از سوی کانت ارائه گردید. وی پس از تقسیم‌بندی گزاره‌ها به دو قسم تحلیلی پیشین<sup>۱</sup> و ترکیبی پسین<sup>۲</sup> به بررسی این مسأله اساسی پرداخت که آیا گزاره‌های ترکیبی پیشین می‌تواند وجود داشته باشد یا نه؟ فیلسوفان پیش‌اندی، در نظام معرفتی انسان، دو نوع گزاره تحلیلی پیشین و ترکیبی پسین را تشخیص داده بودند، اما به گزاره‌های ترکیبی پیشین اعتقاد نداشتند. کانت این سه نوع گزاره (تحلیلی پیشین، ترکیبی پسین و ترکیبی پیشین) را از هم تفکیک کرد. وی در تفکیک گزاره‌های تحلیلی و ترکیبی دو معیار را در نظر گرفت: اندراج<sup>۳</sup> و تناقض. او گزاره‌ای را که معمول در موضوعش مندرج باشد و با تحلیل موضوع بتوان معمول را از آن استخراج کرد، گزاره تحلیلی می‌نامد. به این ترتیب در گزاره‌های تحلیلی، معمول چیزی به موضوع نمی‌افزاید و در نتیجه چیزی به معرفت ما درباره موضوع اضافه نمی‌شود. گزاره «هر شوهری مرد است» گزاره‌ای تحلیلی است، زیرا «مرد بودن» در «شوهر

1. apriori

2. aposteriori

3. containment

بودن» مندرج است؛ و با تحلیل مفهوم «شوهر» می‌توان به مفهوم «مرد» دست یافت. اما در گزاره‌های ترکیبی محمول در موضوع مندرج نیست و با بیان یک گزاره ترکیبی مفهوم جدیدی بر موضوع حمل می‌شود. گزاره «جسمی وزن دارد» ترکیبی است، زیرا «وزن داشتن» در مفهوم «جسم» مندرج نیست [Kant: 48-54].

معیار اندراج، با دشواریهایی رو به روست، زیرا اندراج، خود مفهومی مبهم است و معنای اینکه مفهومی در مفهوم دیگر مندرج باشد چندان روشن نیست. وانگهی، معیار اندراج صرفاً برای گزاره‌هایی قابل استفاده است که از ساختار موضوع - محمولی برخوردار باشند و گزاره‌های دیگر را دربرنمی‌گیرد. شاید بتوان پذیرفت که گزاره «مثلث سه ضلع دارد» تحلیلی است، زیرا مفهوم «سه ضلع داشتن» در مفهوم «مثلث» مندرج است؛ اما درباره گزاره «اگر امروز باران باریده باشد آنگاه امروز باران باریده است» چه می‌توان گفت؟ صدق این گزاره به تجربه وابسته نیست؛ و لذا گزاره‌ای پیشین است. اما آیا گزاره‌ای تحلیلی است یا ترکیبی؟ [کورنر ۱۳۶۷: ۱۴۷].

معیار دیگری که از سوی کانت برای تمایز میان گزاره‌های تحلیلی و ترکیبی به کار رفته است، معیار تناقض است. گزاره تحلیلی، گزاره‌ای است که نفی آن به تناقض می‌انجامد؛ اما نفی گزاره ترکیبی مستلزم تناقض نیست. ظاهراً اشکالاتی که در معیار اندراج وجود دارد شامل معیار تناقض نمی‌شود. چون معیار تناقض نه با ابهام مفهومی نظیر ابهام مفهوم «اندراج» مواجه است و نه دامنه شمول آن صرفاً به گزاره‌هایی که دارای ساختار حملی هستند، ختم می‌شود. اما این بدان معنا نیست که هیچ اشکالی بر این معیار دوم وارد نیست.

گزاره‌های ریاضی از نظر کانت، از طرفی، ترکیبی‌اند و محمول آنها از تحلیل موضوعشان به دست نمی‌آید. مثلاً گزاره « $5+7=12$ » گزاره‌ای ترکیبی است و مفهوم «دوازده» را از تحلیل مفاهیم پنج و هفت نمی‌توان به دست آورد. اما، از سوی دیگر، نفی این گزاره‌ها مستلزم تناقض است. به این ترتیب معیار تناقض صرفاً برای شناسایی گزاره‌های تحلیلی از ترکیبی به کار نمی‌آید، و اینگونه نیست که اگر نفی هر گزاره‌ای به تناقض انجامید، آن گزاره تحلیلی باشد: [Casullo 1992: 12]. به نظر می‌رسد حتی اگر معیار تناقض، معیار قابل قبولی در تفکیک گزاره‌های تحلیلی و ترکیبی از یکدیگر باشد، باز هم مسأله تمام شده نیست و می‌توان پرسید که چرا نفی برخی از گزاره‌ها مستلزم است، اما نفی برخی دیگر تناقض را در پی نخواهد داشت؟

دو معیار «اندراج» و «تناقض» هر یک رویکرد خاصی را در تبیین اینکه چه گزاره‌ای را گزاره تحلیلی بدانیم، به همراه دارند. «اصل تناقض» حقیقتی منطقی است، و استفاده از آن به عنوان معیاری برای تمایز این دو نوع گزاره به معنای مبنا قرار دادن حقیقتی منطقی برای شناسایی گزاره‌های تحلیلی است. «اندراج» معیاری معناشناختی است از طریق تمایل معنایی موضوع و محمول به اندراج محمول در موضوع حکم می‌کند و به نتیجه می‌رسد که گزاره تحلیلی است.

پوزیتیویستهای منطقی، که در پی تعیین معنا داری و بی‌معنا بودن گزاره‌ها هستند، تمایز میان گزاره‌های تحلیلی و ترکیبی را می‌پذیرند و گزاره‌های ریاضی و منطقی را گزاره‌های تحلیلی می‌دانند. وقتی این گزاره‌ها تحلیلی باشند، پیشین هستند و صدق و کذب آنها از طریق تجربه به اثبات نمی‌رسد. اما اینان، برخلاف

کانت، این گزاره‌ها را ترکیبی نمی‌داند و معتقدند هر گزاره پیشینی لزوماً تحلیلی است. از نظر آنان این گزاره‌ها معنا دارند اما چیزی به معرفت ما اضافه نمی‌کنند. به اعتقاد آیر<sup>۱</sup> صدق گزاره‌های تحلیلی صرفاً به تعریف نهادهای منطقی به کار رفته در آن وابسته است، در حالی که صدق گزاره‌های ترکیبی به امور واقع تجربی بستگی دارد. به طور مثال؛ گزاره «بعضی مورچه‌ها دارای نظام برده‌داری هستند» گزاره‌ای ترکیبی است و صدق و کذب این گزاره بر اساس تعریف نهادهای منطقی‌اش حاصل نمی‌شود. اما گزاره «بعضی مورچه‌ها یا زندگی انگلی دارند یا ندارند» گزاره‌ای تحلیلی است. اگر کسی کارکرد واژه‌های «یا» و «چنین نیست که» را بداند به صدق این گزاره پی می‌برد و نیازی به مراجعه به تجربه نیست. آیر معتقد است گزاره‌های تحلیلی فاقد محتوای خبری‌اند و دربارهٔ عالم واقع چیزی بیان نمی‌کنند؛ به همین دلیل هم با هیچ تجربه‌ای تأیید یا رد نمی‌شوند. اینکه نفی چنین گزاره‌هایی به تناقض منجر می‌شود صرفاً به قراردادهای زبانی مربوط است. نفی گزاره‌های تحلیلی؛ زیر پا نهادن قواعد و قراردادهای مربوط به کاربرد زبان است [Ayer 1946: 77-78].

علی‌رغم اختلاف نظر کانت و پوزیتیویستهای منطقی در مورد تحلیلی بودن گزاره‌های ریاضی و منطقی، پوزیتیویستها در این مسأله با کانت اتفاق نظر دارند که صدق پاره‌ای از گزاره‌ها مستقل از امر واقع است و برای احراز صدق چنین گزاره‌هایی نیازی به رجوع به امور واقع تجربی نیست. اما کواین در مقاله مشهور

1. Ayer

خود به نام «دو حکم جزمی تجربه‌گرایی»<sup>۱</sup> تمایز قائل شدن میان دو نوع گزاره تحلیلی و ترکیبی و اعتقاد به صدق پاره‌ای از گزاره‌ها مستقل از امور واقع تجربی را از احکام جزم‌گرایانه تجربه‌گرایی دانسته و معتقد است تجربه‌گرایی برای پایبندی به اصول خود، که همانا خودداری ارائه از هرگونه حکم جزمی درباره عالم است، باید از این احکام جزمی دست بشوید. به نظر کواین صدق هیچ گزاره‌ای مستقل از امر واقع نیست و اساساً تقسیم گزاره‌ها به گزاره‌های تحلیلی و ترکیبی؛ تقسیمی بدون دلیل است [Quine 1984: 20-46؛ کواین: ۱۳۷؛ ۲۵۱-۲۷۷].

به اعتقاد کواین، در یک بررسی مقدماتی، گزاره‌های تحلیلی به دو نوع تقسیم می‌شوند: نوع اول گزاره‌هایی هستند که از صدق منطقی<sup>۲</sup> برخوردارند. به طور مثال، گزاره «هیچ نامتأهلی، متأهل نیست» دارای صدق منطقی است. ویژگی صدقهای منطقی آن است که مفاهیم تشکیل‌دهنده آنها در صدقشان نقشی ندارند و صدق این گزاره‌ها تنها به اجزای منطقی<sup>۳</sup> تشکیل‌دهنده آنها وابسته است. در مثال مورد نظر صدق این گزاره به مفهوم «متأهل» ارتباطی ندارد، بلکه صرفاً به اجزای منطقی «هیچ» و «نا» مربوط است.

نوع دوم گزاره‌هایی هستند که هرچند به ظاهر ساختار منطقی‌ای مانند گزاره‌های نوع اول ندارند اما می‌توان با جایگزینی عبارتهای مترادف، آنها را به صدقهای منطقی تبدیل کرد. برای مثال؛ گزاره «هیچ مجردی، متأهل نیست»

- 
1. Two Dogmas of Empiricism
  2. logical Truth
  3. logical Particles

گزاره‌ای تحلیلی است زیرا به سادگی می‌توان به جای «مجرد» مترادف آن یعنی «نامتأهل» را قرارداد و آن را به یک صدق منطقی تبدیل کرد. تبدیل گزاره‌های تحلیلی نوع دوم به گزاره‌های نوع اول بر اساس مترادف مفهومی<sup>۱</sup> عبارتهای تشکیل‌دهنده دو گزاره امکانپذیر است. اما از نظر کواین واژه «ترادف» نیازمند توضیح است، چرا که این واژه به اندازه واژه تحلیلی مبهم است - [Quine 1984: 22-24]

مسئله این است که اصلاً چگونه می‌توان تشخیص داد که دو عبارت زبانی مترادفند؟ کواین دو معیار محتمل برای شناسایی دو عبارت مترادف را مورد بررسی قرار می‌دهد و در نهایت هیچ یک از این دو معیار را برای شناسایی دو عبارت مترادف معتبر نمی‌داند. نخستین معیار؛ او معیار تعریف<sup>۲</sup> است؛ شاید برخی معیار تعریف را برای شناسایی ترادف دو عبارت زبانی کافی بدانند، به این معنا که اگر یک عبارت زبانی، با عبارتی دیگر تعریف شود، می‌توان گفت آن دو عبارت مترادفند. در مثال مورد نظر «مجرد» به «نامتأهل» تعریف می‌شود؛ لذا می‌توان گفت آنها مترادف یکدیگرند. اما کواین معتقد است نمی‌توان از پیش معین کرد که چه عبارتی برای تعریف چه عبارتی به کار می‌رود. حتی مراجعه به فرهنگهای لغت نیز نمی‌تواند مشکل‌گشای مسأله باشد، زیرا فرهنگ‌نویسان از پیش فرض کرده‌اند آنچه در تعریف یک واژه ارائه می‌دهند؛ با آن واژه مترادف است. به این ترتیب کواین پیش‌فرض تعریف یک واژه به واژه‌ای دیگر را ترادف

1. synonymy

2. definition



مفهومی میان آن دو می‌داند و به همین سبب بنا کردن ترادف، بر ملاک تعریف را نوعی دور منطقی به حساب می‌آورد [Quine 1984: 25].

معیار محتمل دیگری که ممکن است برای شناسایی ترادف مفهومی دو عبارت زبانی در نظر گرفته شود امکان جا به جایی و تعویض واژه‌های مترادف در یک گزاره صادق است به طوری که با جا به جایی آنها به جای یکدیگر، صدق جمله ثابت باقی بماند. هر دو عبارت زبانی که چنین خصوصیتی داشته باشد و بتوانند جانشین یکدیگر شوند و در عین حال صدق جمله باقی بمانند با یکدیگر مترادفند. مثلاً می‌توان گفت دو عبارت «مجرد» و «نامتأهل» مترادفند؛ زیرا اگر در گزاره «هیچ متأهلی، متأهل نیست» به جای «نامتأهل»، عبارت «مجرد» را قرار دهیم صدق جمله ثابت خواهد بود. اما آیا صرف اینکه دو عبارت بتوانند در یک جمله جایگزین هم شوند و صدق جمله ثابت باقی بمانند، می‌تواند نشانه ترادف مفهومی آن دو عبارت باشد؟ پاسخ کواین منفی است [Quine 1984: 29].

برای روشن شدن مسأله باید به تفاوت دو نوع زبان مصداقی<sup>۱</sup> و زبان مفهومی<sup>۲</sup> توجه داشت. زبان مصداقی، زبانی است که با جا به جایی اجزای هم مصداق زبان در یک جمله، ارزش صدق و کذب جملات آن تغییر نمی‌کند؛ برای مثال زبان منطقی محمولات مرتبه اول زبانی مصداقی است. اگر گزاره «حسن معلم است» صادق باشد و «حسن = پدر علی» باشد با جا به جایی «حسن» و «پدر علی» در جمله مذکور گزاره «پدر علی معلم است» نیز صادق خواهد بود؛ زیرا

1. extensional

2. intensional

«حسن» و «پدر علی» بر مدلول واحدی دلالت می‌کنند. اما این سخن درباره زبانهای مفهومی صادق نیست. در زبانهای مفهومی؛ صرف مصداق واحد داشتن اجزای زبان نمی‌تواند مجوز جا به جایی آنها در یک جمله باشد. به طور مثال؛ زبان منطلق موجهات، زبانی مفهومی است. گزاره «ضرورتاً سعدی، سعدی است» صادق است اما اگر به جای «سعدی» عبارت «نویسنده گلستان» را قرار دهیم؛ گزاره «ضرورتاً سعدی نویسنده گلستان است» دیگر صادق نخواهد بود، هر چند که «سعدی» و «نویسنده گلستان» بر مدلول واحدی دلالت می‌کنند (مرحد ۱۳۶۸: ۲۸۵). سخن کواین این است که در زبانهای مصداقی به صرف امکان جایگزینی دو عبارت و ثابت باقی ماندن صدق جمله، نمی‌توان مترادف مفهومی آن دو عبارت را نتیجه گرفت. ممکن است هم مصداقی دو عبارت زبانی به سبب مترادف معنایی آن دو باشد و ممکن است هم مصداقی آن دو عبارت ربطی به معنای مترادف داشتن آن دو نداشته و امری کاملاً اتفاقی باشد. همان‌طور که دو عبارت «موجود دارای قلب» و «موجود دارای کلیه» هم مصداقند ولی این هم مصداقی مربوط به امر واقع است و ربطی به مفهوم و معنای این دو عبارت ندارد (Quine 1984: 32).

به این ترتیب کواین معتقد است هیچ کدام از دو معیار تعریف یا جا به جایی در جمله در عین بقای صدق جمله نمی‌تواند مشخص کند که کدام دو عبارت زبانی مترادفند. از همین رو، شناخت گزاره‌های تحلیلی و تمییز آنها از گزاره‌های ترکیبی بر اساس ملاک مترادف؛ امکان‌پذیر نخواهد بود. از نظر کواین ممکن است دشواری تمییز میان گزاره‌های تحلیلی و ترکیبی از یکدیگر به ابهام ذاتی زبان طبیعی مربوط باشد و ادعا شود که اگر یک زبان دقیق (برای مثال زبان علم)

وضع کنیم در این صورت به راحتی می‌توان میان گزاره‌های تحلیلی و ترکیبی تمایز قایل شد. اما او دشواری تمییز نهادن میان گزاره‌های تحلیلی و ترکیبی در زبانهای مصنوعی را از دشواری تمییز میان آنها در زبان طبیعی کمتر نمی‌داند. مثلاً زبان مصنوعی L را در نظر بگیریم که قواعد معناشناختی خاص خود را دارد با قواعد آن می‌توان مشخص کرد کدام دسته از گزاره‌های این زبان تحلیلی است و کدام یک ترکیبی. اگر در این زبان این قاعده را داشته باشیم که «گزاره P و فقط گزاره P در زبان L تحلیلی است» «P» نماینده مجموعه‌ای از گزاره‌هاست که در زبان مصنوعی ما تحلیلی محسوب شده‌اند. به نظر کواین این قواعد معناشناختی شاید بتواند روشن سازد که کدام دسته از گزاره‌ها در زبان ما تحلیلی است اما معنای تحلیلی بودن این گزاره‌ها را روشن نمی‌کند. به بیان دیگر، این پرسش همچنان باقی است که وصف تحلیلی - که برخی از گزاره‌ها در L به آن متصف شده‌اند - چگونه وصفی است و چه تفاوتی با وصف ترکیبی دارد؟ به اعتقاد کواین وصف «تحلیلی در L» وقتی فهمیده می‌شود که پیش از آن وصف عام «تحلیلی» فهمیده شده باشد. از سوی دیگر، حتی اگر بتوان با قواعد معناشناختی، تعریفی از «تحلیلی در L» ارائه داد؛ هنوز تکلیف مفهوم «تحلیلی» به طور عام روشن نشده است. به این ترتیب ساختن هرگونه زبان مصنوعی نیز مشکل تفکیک میان گزاره‌های تحلیلی و ترکیبی را حل نمی‌کند، زیرا برای هر نوع تفکیکی میان گزاره‌های تحلیلی و ترکیبی در هر زبان مصنوعی نخست باید خود عبارت «تحلیلی» را فهمید [Quine 1984: 36]. کواین با رد وجود هرگونه معیار برای تفکیک گزاره‌های تحلیلی از گزاره‌های ترکیبی؛ به طور کلی صدق یک گزاره را

خصوصیتی می‌داند که هم به امور واقع وابسته است و هم به زبان. از نظر او نمی‌توان گفت که صدق برخی گزاره‌ها صرفاً به امور زبان و مفهومی وابسته است و صدق برخی دیگر به امور واقع. کواین هرچند نقد خود از تفکیک میان گزاره‌های تحلیلی و ترکیبی را از گزاره‌های تحلیلی نوع دوم - یعنی گزاره‌هایی که به ظاهر ساختار یک صدق منطقی را ندارند ولی می‌توان آنها را به صدق منطقی تبدیل کرد - آغاز می‌کند، اما در نهایت حتی صدق‌های منطقی را نیز مستقل از امور واقع نمی‌داند.

پیشتر اشاره شد که صدق یک گزاره منطقی، صرفاً به معنای اجزای منطقی تشکیل‌دهنده آن وابسته است. اما از نظر کواین معنا چیزی نیست که بتوان آن را صرفاً به امور زبانی نسبت داد؛ این امر حتی درباره معنای اجزای منطقی گزاره‌ها نیز صادق است. به نظر او هیچ گزاره‌ای را نمی‌توان یافت که صدق آن کاملاً به امور زبانی یا کاملاً به امور تجربی وابسته باشد. صدق خصوصیتی است که هم به زبان بستگی دارد و هم به امور واقع بیرون از زبان و این نکته درباره تمام گزاره‌ها صادق است. به نظر وی مرز کشیدن میان گزاره‌ها و تقسیم آنها به دو دسته گزاره‌های تحلیلی، که صدقشان مستقل از امر واقع است، و گزاره‌های ترکیبی، که صدقشان وابسته به امر واقع است، غیر قابل قبول است: [Quine 1984: 36].

کانت با تمایز نهادن میان گزاره‌های تحلیلی و ترکیبی و پیشین و پسین؛ گزاره‌های ریاضی و منطقی را گزاره‌هایی می‌دانست که مستقل از امر واقع تجربی‌اند، ولی در عین حال ترکیبی هستند.

بوزیتویستهای منطقی با پذیرفتن این امر که گزاره‌های ریاضی و منطقی مستقل از امر واقع تجربی‌اند؛ این نوع گزاره‌ها را تحلیلی به حساب آوردند؛ اما کواین با رد هر نوع تفکیک میان گزاره‌های تحلیلی و ترکیبی، همه گزاره‌ها را به امر واقع تجربی وابسته می‌داند. به نظر او حتی نمی‌توان از ارتباط منفرد یک گزاره با امر واقع سخن گفت، بلکه در بررسی صدق و کذب گزاره‌ها؛ مجموعه باورهای آدمی دخالت دارد و در صورت ناسازگاری تجربه با نظام باورهای ما، هر یک از اجزای این نظام قابل بازنگری و بررسی مجدد است. به نظر کواین کل معرفت انسان همچون فرشی است که بافته دست خود اوست. گزاره‌های تشکیل دهنده معرفت ما مانند تار و پود فرش در هم تنیده شده‌اند و در یک نظام شبکه‌ای قرار دارند. اگر تجربه‌ای با این شبکه معرفتی ما ناسازگار باشد هر یک از اجزای این شبکه می‌تواند مورد بازنگری قرار گیرد. روشن است که در این بازنگری ابتدا گزاره‌هایی که ارتباط مستقیم‌تری با امور واقع دارند مورد توجه قرار می‌گیرند؛ اما ممکن است ناسازگاری به گونه‌ای باشد که به بازنگری در بنیادی‌ترین باورهای ما نیز منتهی شود به طوری که حتی از صادق دانستن برخی گزاره‌های منطقی و ریاضی دست برداریم. چنان که برخی از فیزیکدانان برای ساده کردن مکانیک کوانتوم پیشنهاد کرده‌اند در قانون امتناع اجتماع نقضین بازنگری شود [Quine 1984: 43].

دیدگاه کواین درباره گزاره‌های تحلیلی و ترکیبی و اینکه هیچ مرز قاطعی میان گزاره‌ها وجود ندارد و نمی‌توان گفت که صدق پاره‌ای از گزاره‌ها به گونه‌ای است که هیچ ربط و نسبتی با امور واقع ندارد، مورد نقدهای متعددی قرار گرفته

است. رودریک چیزم<sup>۱</sup> در نقد سخن کواین گفته است؛ این ادعا که امکان شناخت مترادف دو عبارت زبانی ممکن نیست؛ حتی اگر درست هم باشد به این نتیجه نمی‌انجامد که نمی‌توان میان گزاره‌های تحلیلی و ترکیبی تمایز قائل شد. به بیان دیگر، استدلال‌های کواین حداکثر ثابت می‌کند، معیارهایی که تاکنون برای تمایز میان گزاره‌های تحلیلی و ترکیبی ارائه شده است؛ معیارهای معتبری نیست و بر اساس تعریف یا جانشینی نمی‌توان به نسبت مترادف میان دو عبارت زبانی پی برد. اما این غیر از آن است که گفته شود اساساً میان عبارتهای زبانی نسبت مترادف وجود ندارد و در نتیجه نمی‌توان گزاره‌های تحلیلی داشت: [Chisolm 1977: 60-61].

ریچارد سویین برن<sup>۲</sup> این سخن کواین را که امکان شناسایی دو عبارت زبانی مترادف ممکن نیست، غیر قابل قبول می‌داند. سویین برن می‌گوید دو عبارت زبانی را می‌توان مترادف دانست اگر و تنها اگر معنای یکسانی داشته باشند و شناخت معنای یکسان داشتن دو عبارت زبانی در گفتاری غیر فلسفی کاملاً ممکن است. تا وقتی که بتوان برای دو عبارت زبانی معنایی واحد را تشخیص داد، ناتوانی از ارائه تعریفی از دو عبارت مترادف ضعف به حساب نمی‌آید. البته، به اعتقاد سویین برن مترادف امری وابسته به متن است و تعویض و جا به جایی عبارتهای مترادف تنها در متن مورد نظر مجاز خواهد بود. همچنین، وی دو اشکال بر تعریف کواین از گزاره‌های تحلیلی وارد می‌کند: نخستین اشکال به

- 
1. Roderick Chisholm
  2. Richard Swinburne

مفهوم «صدق منطقی» باز می‌گردد. کواین صدق منطقی را بر حسب «اجزای منطقی» تعریف کرده است. به این معنا که هر گزاره‌ای که صدق منطقی دارد، صدقش صرفاً بر اساس اجزای منطقی خود آن است صرف‌نظر از هر نوع تفسیری که سایر اجزای آن می‌توانند بپذیرند. به این ترتیب در صدق‌های منطقی تنها عناصر ثابت «اجزای منطقی» گزاره هستند و سایر اجزای گزاره را می‌توان تغییر داد. سویین برن معتقد است هیچ دلیلی وجود ندارد که گزاره‌های تحلیلی را به گونه‌ای تعریف کنیم که به گزاره‌هایی که دارای صدق منطقی هستند فرو کاسته شوند؛ یعنی گزاره‌هایی که تنها عناصر ثابت آن اجزای منطقی باشند. به باور سویین برن مفهوم «اجزای منطقی» خود مفهومی مبهم است و هیچ دلیلی وجود ندارد که برخی از ثابت‌های موجود در جمله‌ها را اجزای منطقی بنامیم و سایر ثابت‌ها را اجزای منطقی جمله به حساب نیاوریم. به بیان دیگر، از نظر سویین برن اینکه صرفاً ثابت‌هایی مانند «و، یا، نا، اگر» را ثابت‌های منطقی بنامیم و گزاره‌های تحلیلی را به گزاره‌هایی فروکاهیم که در آنها این اجزاء ثابت باشند؛ غیر قابل قبول است. اشکال دیگر سویین برن بر تعریف کواین از گزاره‌های تحلیلی آن است که گزاره‌های بسیاری وجود دارد که بر اساس تعریف کواین جزء گزاره‌های تحلیلی قرار خواهد گرفت، در حالی که بسیاری آنها را گزاره‌های تحلیلی نمی‌دانند. مانند این گزاره که «هیچ چیزی یکسره قرمز و سبز نیست» [Swin burne 1975: 226-227].

آلبرت کاسلو<sup>۱</sup>؛ تحلیل کواپن از ترادف معنایی میان دو عبارت زبانی را متأثر از مکتب زبانی بلومفیلد<sup>۲</sup> می‌داند. از نظر کاسلو اشکالات کواپن در چهارچوب نظریه زبان شناختی چامسکی<sup>۳</sup> قابل حل است. بحث تفصیلی از این نظریات نیازمند مجال دیگری است [Casuble 1992: 13].

### منابع

- کواپن، ویلر و وان ارمن. (پاییز و زمستان ۱۳۷۴). «دو حکم جزئی تجربه‌گرایی». ترجمه: منوچهر بدیمی. ارغنون. شماره ۷ و ۸ صص ۲۵۱-۲۷۷.
- کورنر، اشتنان. (۱۳۶۷). گانت. ترجمه عزت‌الله فولادوند تهران: خوارزمی.
- لایب نیتس. گتفرید ویلیهم. (۱۳۷۲). مونا دلوزی. ترجمه عبدالکریم رشیدیان. تهران: انتشارات آموزش انقلاب اسلامی.
- موحد، ضیاء. (۱۳۶۸). درآمدی بر منطق جدید. تهران: انتشارات آموزش انقلاب اسلامی.
- Ayer, A.G. (1949). *The apriori, from Language, Truth, and Logic*. 2 nd ed. reprinted in *Apriori Knowledge*. edited by Paul Moser. 1287.
- Casullo, Alberts. (1992). *analyticity, in A Companion to Epistemology*. edited by E. Sosa and J. Dany, Basil Blackwell. 1992.
- Chisolm, Roderick, M. (1977). *The Truth of Reason. from Theory of Knowledge*, 2 / e. reprinted in *Apriori Knowledge*. edited by Paul Moser. 1987.
- Hume, David. (1988). *An Enquiry Concerning Human Understanding*. Hackett Publishing Company.
- Kant, Immanuel. *Critique of Pure Reason*. Trans by Kemp Smith. Macmillan.

1. Alvert Casullo

2. Bloomfieldian School

3. Chomsky



- Quine, W.V. (1984). *From a Logical Point of View*. Cambridge. Harvard University Press.
- Swinburne, R.G. (1975). Analicity. Necessity and Apriority. from *Mind* 84 (1975). reprinted in *Apriori Knowledge*. edited by Paul Moser. 1987.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی